

# مفهوم «ملت»

و پیدایش و بالاش آن از قرن ۱۸ تا ۲۰ میلادی<sup>۱</sup>

ترجمه‌ی ناصر ایرانپور

تألیف و گردآوری: دوروته‌آ وایدینگر

مفهوم «Nation» [«ملت»] که از واژه‌ی لاتینی «nasci» به معنی «متولد شدن» مشتق شده است، در طول تاریخ دستخوش تغییراتی از لحاظ معنی گشته است. این کلمه از جانب نویسندگان عهد باستان (مانند تاقیتوس) به مفهوم «اصل و نسب/تبار» (مثلاً تبار ژرمنها)، به مفهوم جامعه‌ای از نیاکان هم‌تبار بکار برده شده است. نویسندگان هم‌عصر وی و همچنین دوره‌های بعدی، «قبایل» عصر مهاجرت اقوام را نیز «ملت» نامیده‌اند، که از لحاظ قومی به هیچ وجه یک‌دست و همگون نبوده‌اند (همچنانکه «هم‌تباران» تاقیتوس از یک منشأ قومی یکسان نیز برخوردار نبوده‌اند)، بلکه دستجات مذهبی یا گروههایی از مردم بوده‌اند که با هدف مهاجرت گرد هم آمده بودند.

در قرون وسطی سروکله‌ی مفهوم «ملت» مجدداً هنگام نام بردن از اصل‌ونسب دانشجویان و پروفیسورهای دانشگاهها و همچنین شرکت کنندگان جلسات کلیسایی پیدا شد که «ملت» «آلمانی»، «فرانسوی»، «انگلیسی» و «اسپانیایی» تبار نام گرفته بودند.

در اواخر قرون وسطی و اوایل عصر جدید مجموعه‌ی افراد دارای حق رأی و تصمیم‌گیری در مسائل سیاسی یک منطقه - یعنی نمایندگان کاست روحانیون و اشراف - برعکس توده‌های وسیع مردم که حق شرکت در سرنوشت سیاسی جامعه را نداشتند، «ناسیون» [«ملت»] نامیده می‌شدند. نمایندگان مناطق مختلف، ادارات شهرها و شهرکها و بخشهای تحت نظارت مستقیم رایش تا سال ۱۶۴۹ جزو نمایندگی «رایش روم مقدس ملت آلمان» محسوب می‌شدند.

در فرانسه «طبقات فوقانی» که نمایندگان تنها گروههای معینی از مردم بودند و از حق تصمیم‌گیری در مورد مالیاتها برخوردار بودند، نیز خود را «ملت» می‌نامیدند. و بالاخره مجمع مشترک مرکب از آلمانی‌ها، مجاری‌ها و سزکلریها که در قرن پانزدهم بر منطقه‌ی رومانی امروز حکم می‌راند هم «اتحاد سه ملت» نامیده می‌شد.

اما در ابتدای عهد جدید مفهوم «ملت» بطور دم‌افزون برای نامیدن طبقه‌ی حاکمه‌ی هر کشور بکار برده می‌شد، برای نمونه «ملت اشراف» در لهستان، مجارستان و به انضمام روحانیون بالارته در فرانسه. «ملت اشراف» برای خود حق دخالت در سیاست (به ویژه در ارتباط با تصمیم‌گیری در مورد مالیاتها) قائل بودند، اما خود غالباً مالیات نمی‌پرداختند و بدین ترتیب - دست کم بخشاً - در تضاد با از طرفی شاه حاکم و از طرفی دیگر بقیه‌ی خلق قرار داشتند که عملاً تمام فشار مالیاتها بر دوش آن بود، هر چند که از کوچکترین حق تعیین سرنوشت خود برخوردار نبود.

## ۱. «طبقه‌ی سوم»<sup>۲</sup> بمثابه‌ی «ملت» در فرانسه‌ی قرن ۱۸

به دلیل وجود همچون تضادی می‌توان تلاش «آبه سیبه» را برای تعریف مجدد مفهوم «ناسیون» [«ملت»] درک نمود که بر آن بود که تنها نمایندگی آن بخش از مردم فرانسه که مالیات می‌پردازد - یعنی اقشار متوسط و دهقانان - باید حق تصمیم‌گیری در مورد مالیاتها را داشته

<sup>۱</sup> «مفهوم ملت و پیدایش و بالاش آن از قرن ۱۸ تا ۲۰ میلادی» فصل اول (ص. ۱۱ تا ۲۳) کتابی است تحت عنوان «ملت - ناسیونالیسم - هویت ملی» که به کوشش دوروته‌آ وایدینگر (Dorothea Weidinger) در سال ۲۰۰۲ از طرف «مرکز فدرال آموزش سیاسی آلمان» منتشر گردیده است. البته لازم به ذکر است که با این فصل، بحث کتاب در مورد «ملت» پایان نمی‌پذیرد و در فصلهای بعدی آن دنبال می‌شود. کتاب مشتمل بر ۷ فصل است. عناوین فصول ۲ تا ۷ آن به ترتیب ذیل می‌باشند: ۲. درک و هوشیاری ملی، میهن‌پرستی، ناسیونالیسم و سیر تکوین آنها از قرن ۱۸ تا ۲۰ میلادی، ۳. ملت‌سازی، احساس ملی و ناسیونالیسم در سرزمینهای آلمانی‌زبان بین سالهای ۱۸۰۶ و ۱۹۴۵؛ ۴. تصویر ملتها در تاریخ، کلیشه‌های ملی و پیدایش و تحول آن؛ ۵. ملت، ناسیونالیسم و هویت ملی پس از جنگ جهانی دوم؛ ۶. آیا پس از وحدت مجدد آلمان شاهد رشد ناسیونالیسم در این کشور هستیم؟ ۷. روند اتحاد اروپا و ملت. بخش پایانی کتاب حاوی یک فرهنگنامه کوچک است که در آن برخی مفاهیم کتاب مجدداً بطور خلاصه تعریف شده‌اند که در آن تعریف مفهوم «ناسیون» به شرح ذیل آمده است: «مفهوم ملت به آن گروه بزرگ اجتماعی اطلاق می‌شود که از طریق اشتراک در تبار، محل سکونت، زبان، دین، نظام حقوقی و دولتی، اشتراک در فرهنگ، برداشتهای معین در مورد دنیا و جامعه، تاریخ و همچنین از طریق حدت رابطه بین اعضای آن مشخص می‌گردد. در این راستا آنچه که از اهمیت بسزایی برخوردار است این می‌باشد که اعضای این گروه بزرگ اجتماعی در مورد اینکه آنها از گروههای اجتماعی دیگر متمایز هستند، قانع و مطمئن باشند، چرا که الزاماً همه این مشخصات و ویژگیها همیشه در یک ملت وجود ندارند. علاوه بر این، مفاهیم «ملت دولتی»، «ملت فرهنگی» و «ملت ارادی» از هم متمایز می‌گردند. تلاش برای تعریف «ملت» بر اساس مشخصات عینی و قابل قبول عموم تا امروز نافرجام مانده است. از نظر تاریخی تا اوایل قرن ۱۸ در کنار نامیدن مناطق و گروههای اجتماعی [بعنوان] «ملت»، اصطلاحات هم‌تراز دیگری نیز وجود داشته‌اند. برای نمونه در عهد باستان و اوایل قرون وسطی اصطلاح لاتینی «natio» را برای تبار یا برای محلی که یک شخص از آن آمده باشد بکار می‌بردند. در قرون ۱۹ و ۲۰ مفهوم «ملت» - ابتدا در اروپا - به یک مفهوم محوری انتگراسیون و وحدت سیاسی تبدیل گردید.» (ص ۱۲۸ کتاب). تلاش می‌کنم در فرصتهای آینده حداقل بخشهای دیگری از کتاب را ترجمه و در اختیار علاقمندان این مبحث قرار دهم. (مترجم)

<sup>۲</sup> در قرون وسطی و ابتدای عهد جدید «طبقه سوم» به شهروندان، پیشه‌وران و کشاورزان گفته می‌شد که بر عکس «طبقه اول» و «طبقه دوم» فاقد امتیازات ویژه بودند. «طبقات اول و دوم» به ترتیب اشراف و کاست روحانیون بودند. (مترجم)

باشد و بدین ترتیب شایسته است «ملت» نامیده شوند. البته در میان نمایندگان «طبقه‌ی سوم» دهقانان عملاً نماینده نداشتند، طوری که این طبقه‌ی اجتماعی که مضاف بر این قبل از انقلاب فرانسه هنوز به تمامی از بردگی رهایی نیافته بود، نمی‌توانست خود را جزو «ملت» بحساب بیاورد. اقشار پائین‌تر از شهروندان و دهقانان (خدمتکاران، کنیزان، مزدبگیران و غیره) بمانند زنان جزو «ملت» بشمار نمی‌آمدند.

با تعریف نو «سیه» و رایج شدن آن، گروه‌های اجتماعی بیشتری در جامعه‌ی فرانسه از حق دخالت در سرنوشت سیاسی برخوردار گردیدند - و بدین ترتیب محدوده‌ی «ملت» از بخش‌های محدود و متمرکز گذر کرده و مشمول بخش‌های هر چه بیشتری از اجتماع شد. همزمان با این، «سیه» اندیشه‌ی «حق طبیعی» را به میان کشید که بر طبق آن حقوقی وجود دارند که ماورای قانون دولتی و مجزا از آن حقوق می‌باشند که شاه تعیین کرده است؛ حقوق طبیعی بیشتر از حقوق دولتی وجود داشته‌اند و بر آن الویت دارند. بر طبق نظریات «سیه» این تنها ملت است که شایسته‌ی تعیین این حقوق است. اما به کرسی نشاندن این اصل عملاً به مفهوم خلع‌ید از فرمانروای حاکم بود.

## امانوئل ژوزف سیه: طبقه‌ی سوم چیست؟ (۱۷۸۹)

امانوئل ژوزف سیه (۱۸۳۶ - ۱۷۴۸)، انقلابی فرانسوی، اصل و نسب از اقشار پائین جامعه؛ ۱۷۸۸ نماینده‌ی اسقف در شهر شارتره فرانسه؛ ۱۷۸۸/۸۹ تمریر مقالاتی به سود یک ملت متشکل از شهروند برابر حقوق و بر علیه امتیازات ویژه‌ی دو طبقه‌ی ماک (اشراف و رومانیون)؛ به درخواست وی نمایندگان طبقه‌ی سوم در ۱۷۸۹. ۰۶. ۱۷ اعلام تأسیس مجلس ملی می‌کنند؛ در تدوین قانون اساسی سال ۱۷۹۱ شرکت داشت. در سال ۱۷۹۹ عضو هیئت اجرائیه‌ی اولین جمهوری فرانسه؛ همکاری با ناپلئون، کنسول ناپلئون، ۱۸۳۰ - ۱۸۱۵ در بروکسل در تبصیر بوده.

نمایندگی آنها اساساً با نمایندگی مردم فرق می‌کند. نمایندگی این طبقه با مردم بیگانه است، آن هم به دو دلیل: نخست به دلیل منشأ آنها، چون آنها از طرف مردم وکالت و نمایندگی ندارند و دوم به دلیل موضوع فعالیت آنها، چون آنها نه از منافع عامه‌ی خلق، بلکه از منافع خصوصی طیفی معین دفاع می‌کنند.

طبقه‌ی سوم از همه‌ی آن چیزی برخوردار است که ملت نامیده می‌شود. و هر چیزی که جزو طبقه‌ی سوم نیست، مجاز نیست خود را بخشی از ملت بشمار بیاورد. بنابراین طبقه‌ی سوم همه چیز است، ملت است... پیش از هر چیزی ملت وجود دارد، ملت سرچشمه‌ی همه‌ی چیز است. اراده‌ی وی همیشه قانونی است؛ ملت خود قانون است. قبل و فرای وی فقط حقوق طبیعی وجود دارند.

Sieyès, Emmanuel Joseph: Was ist der Dritte Stand? Essen 1988, S. 34, 80.

ملت چیست؟ ملت آن جامعه‌ای است که در سایه‌ی یک قانون مشترک زیست می‌کند و از جانب تنها و تنها یک مجلس قانونگذار واحد نمایندگی می‌شود. اما آیا این هم یک واقعیت نیست که طبقه‌ی اشراف حقوق و امتیازات ویژه دارد؛ حقوق و امتیازات ویژه‌ای که از جانب این طبقه گستاخانه «حقوق خودی» معرفی می‌شوند؟ آیا این یک واقعیت نیست که آنها حقوق خود را از حقوق بخش بسیار بزرگی از جامعه متمایز ساخته‌اند؟ این طبقه با این عملکردش خودبخود از نظم مشترک و قانون همگانی خارج شده است. بنابراین حتی حقوق شهروندی این طبقه از آن یک خلق مستقل در داخل ملت ساخته است... این طبقه حتی از حقوق سیاسی خود به طور ویژه بهره می‌گیرد، به نحوی که برای خود نمایندگانی دارد که خلق به آنها وکالت نداده است و آنها بدین دلیل از حقانیت مردمی برخوردار نیستند. حتی چنانچه آنها در سالن مجلس با نمایندگان مردم هم گردهم آیند، بدیهی است که

## ۲. مفهوم اقتصادی ملت در قرن ۱۹

«فریدریش لیست» در نوشته‌اش در سال ۱۸۴۱ یک مفهوم کاملاً دیگری را از «واژه‌ی ملت» ارائه داد. از نظر وی ملت یک دولت (بسته) و متمرکز است با حد کافی از زیربنا و شرایط واحد برای تجارت و گردش پول. الگوهای وی فرانسه و بریتانیای کبیر بودند که در همان قرون وسطی مسیر دولتی تمرکزگرا را پیمودند و در قرن نوزدهم بعنوان واحدهای بزرگ اقتصادی عرض اندام می‌کردند. «لیست» جوانب سیاسی مفهوم «ملت» که برای «سیه» از اهمیت زیادی برخوردار بودند، را مدنظر نداشت. در این ارتباط نگاه «سیه» معطوف به تلفیق حقوق و آزادیها با حق دخالت در سرنوشت سیاسی بخش‌های هر چه وسیعتری از جامعه، دست کم اقشار متوسط بود. اما آنچه که برای «لیست» در اولویت قرار داشت وحدت مناطق آلمانی زبان در مرکز اروپا بود که بعد از «صلح وستفالن» به مناطق مستقل متعددی تقسیم شده بود.

## فریدریش لیست: سیستم ملی اقتصاد سیاسی (۱۸۴۱)

فریدریش لیست (۱۸۴۶ - ۱۷۸۹)، اقتصاددان (اقتصاد ملی) و سیاستمدار؛ ۱۸۲۰ - ۱۸۱۷ پروفیسور در توپینگن [آلمان]، ۱۸۲۰ افراج و مکتوب به زندان شد؛ به آمریکا مهاجرت کرد. از ۱۸۳۰ در خدمت کنسولی آمریکا قرار داشت، وی یکی از مدافعان اصلی سافت راه‌آهن در آلمان و

مبلغان «انجمن گمرک آلمان» شد. وی نماینده‌ی فکری لیبرال‌دمکرات و «گمرک تربیتی» اِلفِ گمرک برای تقویت اقتصاد ملی در بازار بین‌المللی بشمار می‌آمد. مهمترین اثر وی «سیستم ملی اقتصاد سیاسی» می‌باشد.

جمعیتی بزرگ و سرزمینی وسیع و برخوردار از منابع طبیعی مختلف مهمترین وجوه مشخصه‌ی هر ملیت عادی می‌باشند؛ اینها اساسی‌ترین شرایط لازم برای آموزش معنوی، رشد مادی و قدرت سیاسی می‌باشند. ملتی که از لحاظ جمعیت و قلمرو محدود است، مخصوصاً چنانچه زبانی ویژه [نارایج] هم داشته باشد، تنها قادر است از ادبیاتی علیل، از مراکز ناقص الخلقه‌ی توسعه‌ی هنر و علوم برخوردار باشد. یک کشور کوچک هرگز نخواهد توانست شاخه‌های مختلف تولیدی را در داخل حاکمیت خودش بطور کامل رشد دهد. در همچون کشوری هر حمایتی از اقتصاد و صنایع به یک انحصار خصوصی تبدیل می‌گردد و تنها با اتحاد با ملت‌های قدرتمندتر و تا اندازه‌ای با قربانی کردن مزایای ملیت خودی و به کمک تلاش‌های خیلی زیاد قادر خواهد گشت، استقلال خود را، آنهم موقتاً، حفظ کند...

List, Friedrich: Das nationale System der politischen Oekonomie. Tuebingen 1959, S. 174 – 176.

... هر ملت عادی از یک زبان و ادبیات مشترک، یک قلمرو وسیع و به‌هم‌پیوسته‌ی سرشار از منابع طبیعی متعدد و همچنین از جمعیت زیاد برخوردار است. کشاورزی، صنایع، تجارت و کشتیرانی در آن بطور یکسان رشد یافته‌اند؛ هنرها، علوم و مراکز آموزشی و آموزش و پرورش همگانی در آن از همان اعتباری برخوردارند که تولید مادی از آن برخوردار است. قانون اساسی، قوانین دیگر و نهادها به مردم درجه‌ی بالایی از امنیت و آزادی اعطا می‌کنند، در خدمت رشد دینداری، اخلاقیات و رفاه هستند، در یک کلام سعادت مردم را هدف خود قرار داده است. این ملت قدرت دریایی و زمینی کافی در اختیار دارد، برای اینکه بتواند از استقلال دفاع و از تجارت خارجی‌اش حفاظت کند. چنین ملتی از قدرت تأثیرگذاری بر فرهنگ ملل کمتر رشد یافته برخوردار است، با مازاد جمعیتش و سرمایه‌ی مادی و معنوی‌اش مستعمره درست کند و ملت‌های جدیدی بسازد...

### ۳. ملت بعنوان محصول گذشته‌ی مشترک سیاسی

برای «جان استوارت میل» ملت از طریق احساس تعلق ملی بوجود می‌آید؛ این احساس نیز هر چند توسط مختصات «عینی» چون «نژاد، زبان، دین» تقویت می‌شود، اما در درجه‌ی نخست از طریق گذشته‌ی مشترک بوجود می‌آید. بدین ترتیب وی «ملت شدن» بریتانیای کبیر (به انضمام اسکاتلند و طبقه‌ی مرفه در ایرلند) را بعنوان رشد هویتی مشترک ترسیم می‌کند.

از نظر «میل» (همچنین «سییه» - برعکس «لیست») مهم دخالت سیاسی و حق شرکت اعضای ملت در روند سیاسی جامعه می‌باشد و این مشخصه‌ی اصلی هر «ملت» شمرده می‌شود.

#### جان استوارت میل: ملاحظاتی در باره‌ی دمکراسی غیر مستقیم (۱۸۶۱)

جان استوارت میل (۱۸۱۳ - ۱۸۰۶)، فیلسوف و اقتصاددان بریتانیایی؛ نماینده‌ی فکری لیبرالیسم رادیکال، ۱۸۶۸ - ۱۸۵۶ عضو مجلس عوام، طراح سیستم منطق استنتاج استقرایی و استدلال قیاسی از جزء به کل و از کل به جزء رسیدن؛ اثر اصلی وی «اصول و مبانی اقتصاد سیاسی» می‌باشد.

کافی نیستند... با این وجود می‌توان علی‌العموم گفت که چنانچه هر تعداد از این فاکتورها کم باشند، به همان میزان آگاهی ملی ضعیفتر خواهد بود. زبان و ادبیات مشترک و تا اندازه‌ی معینی نژاد و گذشته‌ی تاریخی واحد قادر هستند تحت دولتهای مختلف منطقه‌ای که نام آلمانی را بر خود دارند، احساس ملی بسیار نیرومندی را پابرجا نگه دارند، آنهم باوجود اینکه هیچگاه دولت واحد نداشته‌اند؛ اما این احساس هیچگاه برای صرف‌نظر کردن از خودمختاریهای منطقه‌ای موجود کافی نبوده است. از طرفی دیگر یگانگی زبانی و ادبی بسیار ضعیفتر و همچنین موقعیت جغرافیایی که کشور را توسط مرزهای خیلی واضح طبیعی از کشورهای دیگر جدا می‌سازد، در مردم ایتالیا سطحی از احساس ملی بوجود آورده است که می‌توانست در گذشته منشأ حوادث بزرگی باشد که امروز در برابر چشمان اتفاق می‌افتند، هر چند که این احساس هنوز شکوفا نشده است...

Mill, John Stuart: Betrachtungen ueber die repraesentative Demokratie. Paderborn 1971, S. 141 – 142.

... می‌توان گفت گروهی از انسانها ملت می‌سازند، چنانچه اعضای این گروه از طریق دلبستگی و همبستگی متقابلی که بین آنها وجود دارد به هم پیوند خورده باشند. این همان دلبستگی عاطفی است که بین اعضای این گروه و دیگران وجود ندارد؛ بر پایه‌ی همچون احساسی اعضای این گروه حاضرند با هم همکاری داشته باشند و نه با دیگران و آرزوی یک حکومت را داشته باشند - آنهم حکومتی که منحصراً از طرف آنها و یا دست کم بخشی از آنها تشکیل گردیده باشد. همچون احساس تعلق ملی مشترک می‌تواند منشأهای مختلفی داشته باشد. گاهاً نژاد و تبار مشترک سرچشمه‌ی این احساس می‌باشد؛ اشتراک در زبان و دین این احساس را بطور قطع تقویت می‌کند. اما بیشترین تأثیر را از این نظر گذشته‌ی مشترک سیاسی دارد: برخورداری از یک تاریخ ملی و خاطرات مشترکی که از آن استنتاج می‌شوند؛ احساس سرافرازی و سرافکندگی مشترک و جمعی، احساس خوشحالی و رنج مشترک که مربوط به حوادثی می‌باشند که در گذشته اتفاق افتاده‌اند. البته الزاماً هیچکدام از این فاکتورها شرط ضرور نیستند و هیچ کدام از آنها به خودی خود

## ۴. ملت به مثابه‌ی همه‌پرسی روزانه. بعنوان کسب رضایت مکرر شهروندان از دولت

(به لحاظ تاریخی - سیاسی) یکی از پخته‌ترین و عقلانی‌ترین توضیحات را در مورد اندیشه‌ی ملی محقق الهیات فرانسوی «ارنه رنو» در سال ۱۸۸۲ در سمینار معروفش در سُرِن، قدیمی‌ترین دانشگاه پاریس، داد: به دلیل الحاق الزاس - لوترینگن از طرف رایش آلمان در سال ۱۸۷۱، که بر خلاف اراده‌ی بیان‌شده‌ی مردم این منطقه انجام گرفته بود، ملت را پدیده‌ای تعریف می‌کند که منوط و مشروط به مراجعه به رأی موافق شهروندان است، که علی‌القاعده بر اساس احساس تعلق تاریخی می‌دهند. امروز نیز این تفکر مبنای قانون تابعیت فرانسه می‌باشد، هر چند با شدت و حدتی کمتر: آن کس فرانسوی محسوب می‌شود که در فرانسه متولد شده (و می‌خواهد فرانسوی باشد).

### ارنه رنو: ملت چیست؟ (۱۸۸۲)

ارنه ژوزف رنو (۱۸۹۲ - ۱۸۲۳)، فاورشناس، زبان‌شناس و استاد الهیات و باستان‌شناس؛ ۱۸۶۲ پروفیسور کالج فرانسه؛ از ۱۸۷۸ عضو آکادمی فرانسه، در سال ۱۸۸۲ سمینار معروفی در دانشگاه سربن پاریس تحت عنوان «ملت چیست؟» برگزار نمود.

فراموشی - و من میل دارم حتی بگویم: اشتباه تاریخی - نقش بزرگی هنگام تشکیل ملت بازی می‌کند، به همین خاطر رشد تحقیقات تاریخی اغلب برای ملت خطرناک است. تفحصات تاریخی عملاً حوادث خشونت‌بار گذشته را رومی‌کند که هنگام تشکیل ساختارهای سیاسی - حتی آن ساختارهای سیاسی که عواقب مثبت داشته‌اند - اتفاق افتاده‌اند. وحدت همیشه به شیوه‌ی بیرحمانه انجام می‌گیرد. وحدت شمال و جنوب فرانسه نتیجه‌ی تقریباً یک صده جنگ فتابخش و ترور بوده است. شاه فرانسه که برای فرانسه موفق‌ترین اتحاد ملی و ارضی تاکنونی را به ارمغان آورده است، چنانچه آن را از نزدیک نظاره کنیم، اعتبار خود را از دست می‌دهد. ملتی که خود وی ساخته، او را نفرین می‌کند... البته این جزو طبیعت هر ملتی است که همه‌ی افراد آن با هم اشتراکاتی دارند، از جمله اینکه چیزهایی را فراموش می‌کنند. هیچ فرانسوی نمی‌داند که آیا وی «بورگونده‌یی»، «الونی» یا «ویزگویی» است، و هر فرانسوی باید «قتل‌و عام‌شب بر تالامه» [در ۱۵۷۲. ۰۸. ۲۴] و کشتار قرن سیزدهم را در جنوب فراموش کرده باشد... بنابراین ملت مدرن محصول تاریخی یک رشته از واقعیات می‌باشد که در یک مسیر سیر می‌کند. [در ادامه همین روند بود که در بخشی از اروپا] بزودی وحدت به واقعیت گرائید؛ در مورد فرانسه توسط یک سلسله‌ی سلطنتی، در مورد هلند، سوئیس و بلژیک از طریق خواست و اراده‌ی استانها و مناطق آنها و در مورد ایتالیا و آلمان از طریق اندیشه‌ی رایج و همگانی در ارتباط با ضرورت وحدت...

Renan, Ernst: Qu'est-ce qu'une nation? Paris 1882. In: Vogt, Hannah (Hrsg. Und Uebers.): Nationalismus gestern und heute, Opladen 1967, S. 138 - 143

ملت روح و روان است، اصلیت معنوی. دو چیز که در حقیقت یکی هستند این روان، این اصل معنوی را می‌سازند. یکی از آنها به گذشته تعلق دارد، دیگری به حال. یکی از آنها تملک مشترک میراثی غنی از خاطرات می‌باشد، دیگری توافق کنونی، آرزوی باهم‌زیستن، اراده‌ای است برای زنده نگهداشتن این میراث، میراثی که همه آن را بطور کلی و به شیوه‌ی تقسیم‌ناپذیر دریافت کرده‌اند... بنابراین ملت یک اجتماع بزرگ برخوردار از همبستگی است، اجتماعی که ثمره‌ی قربانیانی است که در گذشته در راه آن جان‌باخته‌اند و حاضر به جانفشانی هستند. پیش‌شرط آن یک گذشته است، اما با این وجود خود را در زمان حال نیز بطور خلاصه در یک امر واقع و مسلم بازیافته است؛ این امر واقع توافق، آرزوی به زبان آمده‌ای است برای ادامه‌ی زندگی مشترک. موجودیت یک ملت در فرآیند هرروزه تبلور پیدا می‌کند.

ملتها جاودانی نیستند. آنها یکبار شروع کرده‌اند و یک بار هم خاتمه می‌یابند. جای آنها را به احتمال قوی کنفدراسیون اروپا خواهد گرفت. اما این قانون فرنی نیست که ما در آن زندگی می‌کنیم. در حال حاضر خوب است که این ملتها موجودیت خود را داشته باشند، آری، وجود آنها حتی ضروری است. وجود آنها متضمن آزادی است. این آزادی از بین می‌رفت، چنانچه در جهان تنها یک قانون و یک سرور وجود می‌داشت...

انسان نه برده‌ی نژادش است، نه زبانش، نه دینش و نه مسیر رودها و رشته کوهها. تجمع بزرگی از انسانهای صاحب عقل سالم و قلب گرم یک نوع آگاهی و تعهد اخلاقی درست می‌کند که ملت نام دارد. به همان میزان که این تعهد و آگاهی اخلاقی توسط قربانیانی که جانهای خود را فدای اجتماع کردند، به اثبات برسد، این ملت مشروعیت ماندن، حق زیستن پیدا خواهد نمود.

## ۵. «ملت فرهنگی» در مقابل «ملت دولتی»

(فریدریش ماینکه) «کاشف» مفهوم «ملت فرهنگی» است. وی با این اصطلاح اجتماعهای زبانی و فرهنگی (مخصوصاً آلمانی) را در مقابل «ملت‌های دولتی» [«ملت‌دولت»] اروپای غربی (فرانسه، بریتانیای کبیر) قرار می‌داد، در عین حال که تأکید می‌کرد که جداسازی شفاف این دو مقوله از همدیگر ممکن نیست و ملت فرهنگی و ملت دولتی می‌توانند در هم تداخل پیدا کنند و معمولاً نیز چنین می‌کنند.

## فریدریش ماینکه: جهان‌وطنی و دولت ملی (۱۹۰۷)

فریدریش ماینکه (۱۹۵۴ - ۱۸۶۲)، مورخ، پروفیسور در استراسبورگ، فرایبورگ و برلین؛ سال ۱۹۰۸ اثر اصلی خود را تحت عنوان «جهان‌وطنی و دولت ملی» منتشر نمود. وی همچنین «مجله‌ی تاریخ» را منتشر می‌کرد. وی از نظر سیاسی لیبرال و مخالف سرسخت ناسیونال‌سوسیالیسم [فاشیسم آلمانی] و بعد از جنگ جهانی دوم اولین رئیس دانشگاه آزاد برلین بود. ماینکه تأثیر زیادی بر تاریخ‌نگاری آلمان در قرن بیستم نهاد.

منافع سیاسی در خدمت تشکیل زبان و ادبیات مشترک بوده‌اند، و در مواردی این فاکتورها زبان و ادبیاتی مشترکی را اساساً بوجود آورده‌اند. همچنین رابطه‌ی دین، دولت و ملیت نیز غالباً تنگاتنگ است... بنابراین چنانچه نمی‌توانیم از درون ملت فرهنگی و ملت دولتی را با شفافیت و وضوحی کامل از هم تمیز دهیم، این کار را از بیرون نیز نمی‌توانیم انجام دهیم. چون در چهارچوب یک ملت دولتی واقعی - همانطور که نمونه‌ی سویس نشان می‌دهد - می‌توانند شهروندان ملت‌های فرهنگی مختلفی زندگی کنند؛ از طرفی دیگر یک ملت فرهنگی می‌تواند - همانطور که نمونه‌ی ملت بزرگ آلمان نشان داده - ملت‌های دولتی مختلفی زندگی کنند، به این معنی که مردمان کشورهایی که احساس مشترک سیاسی را به ویژگی برجسته‌ی خود تبدیل می‌کنند و با آن ملت می‌شوند و یا غالباً آگاهانه می‌خواهند بشوند در عین حال - مسئله را بخواهند یا بدانند و یا نه - جزو آن ملت‌های بزرگتر و وسیعتر فرهنگی باقی خواهند ماند...

Meinecke, Friedrich: Weltbuergertum und Nationalstaat.  
Muenchen/Berlin 1919. S. 1 - 7.

... ملتها، در نگاه اولیه، جوامع زیستی بزرگ و قدرتمندی از انسانها هستند که از نظر تاریخی در پی یک پروسه طولانی پدید آمده‌اند و بطور لاینقطع در حرکت و دستخوش تغییر و تحول بوده‌اند... محل سکونت مشترک، ترکیب خونی مشترک و مشابه، زبان مشترک، زندگی معنوی مشترک، چهارچوب یک دولت مشترک و یا فدراسیونی از دولت‌های هم‌نوع - همه‌ی اینها می‌توانند مبانی یا مشخصات یک ملت باشند، اما این بدان معنا نیست که هر کدام از ملل برای اینکه بتوان آنان را ملت نامید باید همه‌ی این خصائص را با هم داشته باشند. آنچه که باید آنها در بین خود حتماً از آن برخوردار باشند یک هسته‌ی طبیعی است که توسط نسبت خونی بوجود آمده است... ملتها را می‌توان به ملت‌های فرهنگی و ملت‌های دولتی تقسیم نمود. دسته‌ی اول در درجه‌ی نخست براساس تملک و پیشینه‌ی فرهنگی مشترکاً تجربه‌شده بنا شده است، دسته‌ی دوم به ویژه بر اساس نیروی متحدکننده‌ی تاریخ سیاسی مشترک و قانون اساسی. زبان همگانی، ادبیات مشترک و دین مشترک مهمترین و مؤثرترین کالاهای فرهنگی هستند که یک ملت فرهنگی را می‌سازند و پابرجا نگه می‌دارند... اما مواردی بیشترند که در آنها تأثیرات و

## ۶. ملت به عنوان «اجتماع هم‌سرنوشتان»

سوسیال‌دمکراسی در ابتدای قرن بیستم خود را در برابر این وظیفه می‌دید، مفهوم و جایگاه ملت را تعریف کند، بدون اینکه اصل انترناسیونالیسم را خدشه‌دار سازد. آنچه که علاوه بر این برای «اوتو باور»، کسی که تعریف زیر را از ملت ارائه داد، صدق می‌کرد، این مسئله بود که وی در کشور چند خلقی اتریش-مجارستان زندگی می‌کرد، به همین دلیل همزیستی ملیتها و فرهنگهای (هر چند فاقد برابر حقوق) مختلف را از خیلی لحاظ مدرن و مترقی ارزیابی می‌کرد. به همین جهت وی «ملت» را نه از منظر فرهنگی (یا «نژادی»)، بلکه قبل از هر چیز از زاویه‌ی تاریخی تعریف می‌کرد. آنچه که در این تعریف انقلابی می‌باشد مطمئناً واقعیت تجربه‌شده است، آن هم بمثابه‌ی امری ذهنی که شالوده‌اش دانش تاکنونی تک‌تک افراد می‌باشد.

## اوتو باور: مسئله‌ی ملی و سوسیال‌دمکراسی (۱۹۰۷)

اوتو باور (۱۹۳۸ - ۱۸۸۱)، سیاستمدار و نویسنده‌ی اتریشی، رهبر فکری و تئوریسین اصلی مارکسیسم اتریشی<sup>۳</sup>، سردبیر نشریه‌های «رزم» و «روزنامه‌ی کارگران»، نماینده‌ی مجلس رایش، بعنوان وزیر مشاور در وزارت امورفارمهی اتریش از یک راه مل رادیکال ملی، انملال مجارستان - اتریش و الماق اتریش آلمان به رایش آلمان دفاع می‌کرد و در تدوین قانون اساسی اتریش سهیم بود، ۱۹۳۴ به چکسلواکی و ۱۹۳۸ به فرانسه گریخت.

<sup>۳</sup> «مارکسیسم اتریشی» مکتب اتریشی مارکسیسم است که از سال ۱۹۰۴ بوجود آمد. پیروان این مکتب بر خلاف مکتب مارکسیسم - لنینیسم انقلابی به اصل حاکمیت اکثریت در سازمانهای دموکراتیک و ساختار پارلمنتاریستی اعتقاد داشتند. (مترجم)

وضعیت بیرونی واحد تصمیمات مختلفی را موجب می‌گردد. البته تعیین‌کننده برای این گونه‌گونی در سمت‌وسوی اراده، تنوع تصویری است که این ملت کسب کرده است و یا تنوع در ویژگی‌های جسمی است که هر ملت در مبارزه‌اش برای ماندن در خود پرورنده است.

سپس ما سوال کردیم که چگونه این اشتراک خصائل بوجود می‌آید و سوال را به این ترتیب پاسخ دادیم که عامل‌های تأثیرگذار یکسان، یکسانی در کاراکتر را باعث می‌شوند. چنین بود که ما ملت را چون اشتراک در سرنوشت [اجتماع هم‌سرنوشتان] تعریف کردیم.

در این مرحله باید مفهوم اشتراک در سرنوشت را دقیق‌تر تعریف کنیم، چه اشتراک به معنی تشابهت نیست... چون اشتراک در سرنوشت به معنی تحمیل یک سرنوشت یکسان نیست، بلکه به مفهوم تجربه کردن مشترک یک سرنوشت در رابطه‌ی مدام با یکدیگر و تأثیر متقابل آنها است... نه یکسانی در سرنوشت، بلکه تنها تجربه کردن مشترک سرنوشت و رنج مشترک بخاطر آن است که اشتراک در سرنوشت، یعنی ملت را می‌سازد... بنابراین ملت را می‌توان نه چون یکسان بودن در سرنوشت، بلکه اشتراک در خصوصیات زائیده‌ی اشتراک در سرنوشت تعریف نمود. این همچنین تعریف زبان است برای ملت. با انسانهایی که در ارتباط تنگاتنگ هستیم، یک زبان مشترک بوجود می‌آوریم؛ و با انسانهایی که زبان مشترک داریم در ارتباط تنگاتنگ هستیم...

Bauer, Otto: Die Nationalitaetenfrage und die Sozialdemokratie. Wien 1907, S. 95 - 97

... ما مجموعه‌ی آن ویژگی‌های جسمی و روحی هر ملت که احاد این ملت را به هم مرتبط می‌سازد و آن را از ملل دیگر متمایز می‌سازد را کاراکتر [خصوصیت] ملی نامیدیم. اما این مجموعه خصائل متعدد هم‌تراز نیستند.

یقیناً چگونگی شکلگیری و سمتگیری اراده‌ی هر ملت جزو خصوصیت ملی آن بشمار می‌رود. این اراده و تمایل در پروسه‌ی شناخت بعنوان حواس جمعی تبلور می‌یابد، حواسی که از میان انبوه پدیده‌های تجربه‌شده تنها نوع معینی از آنها را انتخاب و برداشت می‌کند: اگر یک آلمانی و یک انگلیسی، هر دو به یک سفر معین و واحد بروند، آنها با اندوخته و تجربه‌های مختلفی به وطنشان برمی‌گردند، اگر یک محقق آلمانی و یک محقق انگلیسی بخواهند در مورد یک موضوع واحد تحقیق کنند، روشها و نتایج این تحقیقات مختلف خواهند بود. این اراده به طور بلاواسطه‌تری در تصمیم‌گیری انسانها تبلور می‌یابد: یک آلمانی و یک انگلیسی در یک موقعیت و وضعیت برابر به شیوه‌های مختلفی عمل خواهند کرد...

مشخص است که ملت‌های مختلف ابزارها و ملاک‌های مختلفی برای تصورات خود دارند: مفاهیم و تصورات مختلف از حق و ناحق، دیدگاه‌های مختلفی در مورد اخلاق و بی‌اخلاقی، نجابت و قباح، در مورد زیبایی و زشتی، در مورد دین و علم...

بدین ترتیب ما به مفهوم تنگتری از خصوصیت ملی می‌رسیم. خصوصیت ملی در درجه‌ی نخست به معنی مجموعه‌ی ویژگی‌های جسمی و روحی خاص یک ملت نیست، بلکه صرفاً تنوع در سمت‌وسوی اراده و تمایل آنها می‌باشد، این واقعیت است که یک محرک و انگیزه‌ی واحد باعث حرکت‌های مختلفی می‌شود، یک

## ۷. ملت از دیدگاه مارکسیسم - لنینسیم

سوسیالیست‌های اولیه در فرانسه‌ی قبل از ۱۸۴۰ در همان ابتدا دیدگاهی در مورد ملت و دولت ملی داشتند که با دیدگاه اکثریت نویسندگان غیرسوسیالیست در تضاد قرار دارد. این تفاوت به ویژه در «مانیفست کمونیستی» وضوح می‌یابد، اثری که ملت، آگاهی ملی، میهن‌پرستی و ملی‌گرایی را خصوصیات بورژوازی (یعنی سرمایه‌داران و طبقات متوسط و بالا که در مسیر حرکت آینده‌ی تاریخ سلب قدرت می‌شوند) قلمداد می‌کند و آینده‌ی بشریت را نه تنها در یک جامعه‌ی بی‌طبقه، بلکه همچنین به میزان زیادی بدون دولت ملی، در هر حال بدون یک جامعه‌ی ناسیونالیستی می‌بیند.

### کارل مارکس و فریدریش انگلس: مانیفست حزب کمونیست (۱۸۴۸)

فریدریش انگلس (۱۸۹۵ - ۱۸۲۰)، فرزند صاحب یک کارگاه ریسندگی بود، بعدها فود انگلس اداره‌ی این کارگاه را برعهده گرفت، ۱۸۴۲ همکاری با کارل مارکس، اون و پارتیست‌ها<sup>۴</sup> [طرفداران اندیشه‌ی قانون اساسی در انگلیس] را شروع کرد، برای سوسیالیسم علمی یک اثر پایه‌ای در باره‌ی طبقه‌ی کارگر انگلیس نوشت، در ۱۸۴۸/۴۷ با همکاری کارل مارکس «مانیفست کمونیستی» را تدوین نمود.

کارل هاینریش مارکس (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸)، فیلسوف و سیاستمدار آلمانی، ۱۸۲۴ ترک یهودیت و ملحق شدن به پروتستانتیسم، تمصیلات حقوق در بن و برلین، شاگرد هگل، ۱۸۴۲ سردبیر روزنامه‌ی «راینیشه تسایتونگ» که یک روزنامه‌ی اپوزیسیونی عام در کلن بود، از طریق انگلس با اقتصاد ملی انگلیس آشنا می‌شود، ۱۸۴۸ بر اساس پیش‌نویس انگلس «مانیفست کمونیستی» را نوشت که در ابتدای انقلاب ۱۸۴۸/۴۹ آلمان انتشار یافت، اما تأثیرات بلاواسطه‌ای به دنبال نداشت. مارکس از اندیشه‌ی یک جمهوری واحد آلمانی و از مبارزه‌ی مشترک دولتی وقت آلمانی بر علیه روسیه‌ی ارتجاعی دفاع می‌کرد.

<sup>۴</sup> چارتیسم اولین جنبش کارگری در انگلیس بود (دهه‌ی چهل قرن ۱۹). خواسته‌های این جنبش انتخابات عمومی، مخفی، همگانی و برابر، همچنین اصلاح پارلمان و برگزاری سالانه‌ی انتخابات بودند. (مترجم)

باز هم بیشتر محو می‌کند. حرکت‌های متحد دست کم کشورهای متمدن یکی از اولین شرایط رهایی پرولتاریا می‌باشد. به همان میزان که استثمار فرد از فرد از میان برداشته می‌شود، استثمار ملت توسط ملت نیز محو خواهد شد. بدلیل تضادهایی که طبقات در داخل خود ملت دارند، جبهه‌گیری خصمانه‌ی ملتها بر علیه یکدیگر از بین خواهد رفت...

Marx, Karl; Engels, Friedrich: Manifest der Kommunistischen Partei. Berlin 1958, S. 29. f.

... به کمونیستها اتهام زده‌اند که آنها می‌خواهند وطن را، ملیت را ملغی کنند. کارگراها وطن ندارند. کسی نمی‌تواند از آنها چیزی را که ندارند، بگیرد. پرولتاریا باید ابتدا سیادت سیاسی را به کف آورد، خود را به طبقه‌ی ملی ارتقاء داده و به مثابه‌ی ملت بنیاد نهاد. این خود یک امر ملی است، هر چند که این به همان معنایی نیست که بورژوازی آن را می‌فهمد. با رشد بورژوازی، با آزادی تجارت و بازار جهانی، با هم شکل شدن تولید صنعتی و به تناسب آن با تغییرات شرایط زندگی، ترشحات ملی و تضادهای خلقها پیوسته از بین می‌روند. کسب قدرت و حاکمیت سیاسی توسط پرولتاریا آن را

بسیار تنگ‌تر - و با بغرنجی خیلی کمتر - از مفهوم ملت «ماینکه» و «باور» مفهوم ملت استالین است که سال ۱۹۱۳ به رهنمود لنین پی‌ریزی کرد: ملت محصول یک روند تاریخی است و نامیدن آن به عنوان ملت مستلزم وجود مشخصاتی است که بر طبق آن جوامع زبانی که از دولت خود برخوردار نیستند را نمی‌توان ملت نامید. از طرفی دیگر استالین با رد عنصر نژاد در تعریف ملت در تضاد آشکار با بخش بزرگ نویسندگان معاصر خود قرار می‌گیرد، بخشاً مواضع «میل» و «رنه» را طرح می‌کند و هیچ تکیه‌ای به مواضع ماتریالیسم تاریخی نشان نمی‌دهد.

### ژ. و. استالین: مارکسیسم و مسئله‌ی ملی (۱۹۱۳)

ژوزف ویساریونویچ استالین (۱۹۵۳ - ۱۸۷۹)، از ۱۹۰۱ عضو کمیته‌ی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، از سال ۱۹۰۳ پندین بار به سیبری تبعید شده، ۱۹۱۲ عضو کمیته مرکزی بلشویکها شد، (روزنامه‌ی مزب «پراودا» را بنیاد نهاد؛ بعد از تحقیقات در مورد «مسئله‌ی ملیتها» ۱۹۱۳ در وین دستگیر و تا سال ۱۹۱۶ به سیبری تبعید گردید؛ سهم تعیین‌کننده‌ی در طرح‌ریزی و پیشبرد انقلاب اکتبر روسیه داشت؛ از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ سمت کمیساریای فلق برای مسئله‌ی ملیتها را داشت، هنگام بیماری لنین تدارکات لازم برای کسب قدرت را دید؛ ۱۹۲۲ دبیر کل حزب کمونیست روسیه (بلشویک) شد؛ بعد از مرگ لنین مخالفان و (قبای فود را از طریق «پاکسازی» و دادگاههای نمایشی از میان برداشت و اتماذ جماهیر شوروی را به یک سیستم تمامیتگرا بسط داد.

چنانچه حتی یکی از این ویژگیها کم باشد، این ملت دیگر ملت نخواهد ماند. می‌توان تصور کرد که اجتماعاتی از انسانهای با «کاراکتر ملی» وجود داشته باشند، بدون اینکه بتوانیم بگوییم که آنها ملت هستند، مثلاً چنانچه آنها از لحاظ اقتصادی جدا از هم باشند، در کشورهای مختلفی پراکنده باشند، زبانهای مختلفی صحبت کنند و غیره. این امر برای نمونه در مورد یهودیهای روسی، گالیسیایی، آمریکایی، گرجستانی و یهودیهای کوهی صدق می‌کند که به اعتقاد ما یک ملت واحد را تشکیل نمی‌دهند. این مسئله برای آلمانیها و لتوانیهای منطقه‌ی دریای شرق نیز معتبر است. و بالاخره نروژیها و دانمارکیها به یک زبان واحد سخن می‌گویند، اما یک ملت نیستند، چون از ویژگیهای دیگر برخوردار نیستند. تنها اگر همه‌ی مشخصات نامبرده متفقاً وجود داشته باشند، یک ملت بوجود می‌آید...

Stalin, Joseph Wissarionowitsch: Marxismus und nationale Frage. In: ders. Werke, Bd. 2, Berlin 1950, S. 268, 272.

ملت قبل از هر چیز یک اشتراک است، یک اشتراک معین از انسانها. این اشتراک اشتراک نژادی یا قبیله‌ای نیست. ملت کنونی ایتالیا از رومی‌ها، جرمانیها، اتروسکیها، یونانیها، عربها و غیره تشکیل شده است. ملت فرانسه از گالی‌ها، رومیها، بریتانیایی‌ها، جرمانیها و غیره بوجود آمده است. این مسئله برای انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها و غیره نیز صدق می‌کند که از نژادها و قبیله‌های مختلفی بوجود آمده‌اند. بنابراین ملت یک اشتراک نژادی و قبیله‌ای نیست، بلکه اشتراکی از انسانهاست که تاریخاً شکل گرفته است. ملت یک اشتراک پایدار تاریخاً شکل گرفته است، آن هم بر شالوده‌ی اشتراک در زبان، قلمرو سیاسی، زندگی اقتصادی و سرشت فیزیکی که در فرهنگ مشترک تجلی می‌یابد. بدیهی است که ملت نیز چون هر پدیده‌ی تاریخی تابع قانون تغییرات است که تاریخ، آغاز و پایان خود را دارد... اینجا باید تأکید شود که هیچ کدام از مشخصات نام برده برای نامیدن یک اجتماع بعنوان یک ملت به تنهایی کافی نیستند. اما

«فرهنگ کوچک سیاسی» کتابی است که در سال ۱۹۸۵ در «جمهوری دمکراتیک آلمان» سابق انتشار یافت و در آن مفاهیم رسمی سیاسی و تاریخی تعریف و تبیین شدند. این کتاب مفهوم «ملت» را کاملاً بر مبنای ماتریالیسم تاریخی تعریف می‌کند، به این معنی که ملت یک پدیده‌ی از نظر تاریخی ضروری است که در مسیر حرکت بشریت به سوی سوسیالیسم و کمونیسم پیوسته در حال تکامل است. ملت بستر شکوفایی سرمایه‌داری است که ضرورتاً جا برای سوسیالیسم باز می‌کند و این نیز در مرحله‌ی پایانی تاریخ بشریت به کمونیسم مبدل خواهد گردید. ملت در تمام این مراحل تاریخی از اهمیت بسزایی برخوردار است و از طریق رشد والا و نزدیکی به ملیتهای دیگر ماهیتا تحول کیفی پیدا خواهد کرد. محصول این روند تکامل تاریخی ملتها، ادغام آنها در هم خواهد بود.

## فرهنگ کوچک سیاسی (۱۹۸۵)

ملت شکل ساختار و تکامل جامعه در صورتبندی جامعه‌ی سرمایه‌داری و کمونیستی است... در روند تکامل جامعه دو نوع بنیادی از ملت بوجود آمده‌اند: ملت کاپیتالیستی، ملت سوسیالیستی. ملت کاپیتالیستی شکل سیر و تکامل جامعه‌ی سرمایه‌داری است. مبنای اقتصادی آن شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی می‌باشد، به همین جهت نیز این جامعه به طبقات آشتی‌ناپذیر تقسیم شده و مملو از مبارزات طبقاتی و تنش‌های اجتماعی می‌باشد. نیروی رهبری‌کننده‌ی این نوع ملت بورژوازی می‌باشد... تا زمانی که کاپیتالیسم در راه رشد گام بردارد، می‌تواند دورنمای توسعه‌ی ملت را نیز بگشاید، و بورژوازی قادر خواهد بود نمایندگی ملت را برعهده داشته باشد، چون به میزان زیادی منافع این طبقه با ملت در انطباق خواهد بود. اما در مرحله‌ی افول سرمایه‌داری، که امپریالیسم نام دارد، تضادهای ملت با سرمایه‌داری انحصاری غالب پیوسته ژرفش پیدا خواهد نمود... تکامل بعدی ملت از مبارزه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر برای از میان برداشتن امپریالیسم و بنای سوسیالیسم جدایی‌ناپذیر است. طبقه‌ی کارگر منافع واقعی ملت را نمایندگی می‌کند... این طبقه از طریق انقلاب سوسیالیستی و ساختن یک جامعه‌ی سوسیالیستی مبنای وجودی ملت را تغییر داده، به آن ماهیت نوین بخشیده و از این طریق یک نوع کیفیتاً والا از اجتماع و اشتراک ملی خلق می‌کند

Kleines politisches Woerterbuch. Berlin 1985, S. 632 – 636.

## ۸. مفهوم ملت در فاشیسم آلمان و ایتالیا

ماکس هیلدبرت بوم - هر چند که مخالف ناسیونال سوسیالیسم بود - اما نماینده‌ی نمادین اندیشه‌ی ملی، آنطور که در آلمان نیمه‌ی اول قرن بیستم اشاعه پیدا کرد، محسوب می‌شود. وی با مفهوم «ملت فرهنگی» (ماینکه) به مخالفت برخاست و مفهوم ملت را به «ملت [در] دولت» محدود ساخت. وی تلاشش را برای جداسازی مفاهیم «خلق» و «ملت» از همدیگر - به مانند «میل» و «رنو» - بر اندیشه‌ی همبستگی استوار ساخت، اما آنرا (با پذیرش تفکرات ناسیونالیستی ایتالیایی) با مفهوم «اردنتا»، یعنی اندیشه‌ی «رهائی‌سازی بخشهای اسیر مانده‌ی خلق» بسط داد که به موجب آن بخشهایی از خلق که به دولت ملی هم‌زمان تعلق ندارند باید به آن پیوندند، چه که جایگاه تاریخی خود را تنها در اتحاد با آن می‌توانند پیدا کنند. بدین ترتیب وی یکی از پیش‌قراولان توجیه‌گر ادغام (حتی خشونت‌آمیز) اقلیتهای آلمانی‌زبان اروپا در یک آلمان بزرگ بشمار می‌رود.

### ماکس هیلدبرت بوم: خلق مستقل (۱۹۳۲)

ماکس هیلدبرت بوم (۱۹۴۳ - ۱۸۷۹)، نویسنده‌ی آلمانی، مبتکر بخشهای عمده‌ی تفکرات «فلقی»، مطالعه‌ی افسانه‌های حماسی قرون وسطی در ادبیات آلمانی را (رشد داد و تا سال ۱۹۳۴ رئیس انستیتو مطالعات مرزی و برون‌مرزی در مؤسسه‌ی آموزش عالی علوم سیاسی آلمان در برلین بود.

هر دولت، صرف‌نظر از شکل و قانون‌اساسی‌اش، بر مجموعه‌ای از انسانها اعمال حاکمیت می‌کند که توده‌ی اصلی مردم قلمروش را تشکیل می‌دهند و تبعه‌ی آن می‌باشند. این دولت خواهان حاکمیت مستمر است و حق اعمال این حاکمیت را غالباً از گذشته‌های خیلی دور استنتاج می‌کند. چنین مناسباتی امروزه از نظر همه‌ی شهروندان و همچنین از نظر حقوق بین‌المللی امری پذیرفته شده است و مبنای قانون تابعیت هر کشوری را تشکیل می‌دهد... چنین تبعیتی که در اشتراک در سرنوشت و قانون آن دولت تجلی یافته است، در زبان متعارف مردم «خلق» نامیده می‌شود... ما جداسازی اخیراً متداول شده بین «ملت دولتی» و «ملت فرهنگی» را رد می‌کنیم. هر ملتی بر

طبق طبیعت و ذات خود، ملت دولتی می‌باشد. ما همچنین ظاهرگرایی دولتی در مفهوم فرانسوی و اروپای غربی ملت را قانع‌کننده نمی‌یابیم. از نظر ما، ملت نه اصطلاح از لحاظ دمکراتیک پالایش‌شده‌ای است برای خلق دولتی - همچنین در کشور چند خلقی - ، و نه معادل آن خلقی می‌باشد که در دولتهای به اصطلاح ملی کنونی اکثریت کم یا بیش مهمی را تشکیل می‌دهد. مقصود ما از ملت خلقی می‌باشد که در عنصر قدرت سیاسی به یک واحد مملو از اراده تکامل پیدا کرده و ... خود را به همین منظور بازسازی نموده است. برای نمونه حتی قبل از جنگ ۱۹۱۴ نیز اثری ایتالیایی‌زبانی که خود را بخشی از خلق ایتالیایی رهائی‌یافته به

خارجیانی جزو ملت به حساب می‌آیند که بدون تعلق رسمی به کشور مادری با آن در یک شرایط احساسی ویژه قرار دارند و سرنوشت و آزاده‌ی آن را سرنوشت و آزاده‌ی خود می‌دانند، آن هم بدون آنکه با این کار ضرورتاً قانون کشور متبوع خود را زیر پا بگذارد...

Boehm, Max Hildebert: Das eigenstaendige Volk. Darmstadt 1965, S. 30 f. 35 f.

حساب می‌آورد، جزو ملت ایتالیا بشمار می‌آمد. برعکس، آلمانی‌زبانی که - اگر بخواهیم بیرحمانه سخن بگوئیم - برایش فرقی نکند که در جبهه‌ی کشور محل سکونتش بر علیه آلمان در جنگ شرکت کند، نمی‌توان جزء ملت آلمان بشمار آورد. مقصود از این گفته این می‌باشد که تعلق به یک ملت و در عین حال همبستگی ملی به معنی واقعی کلمه الزاماً نه به یک مجموعه‌ی دولتی و نه به امید تشکیل آن در آینده وابسته است... ملت در هسته‌ی اصلی خود خلق دولتی است که موجود است یا بوجود خواهد آمد... همچنین آن

در پی‌ریزی مبانی تئوریک ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان (فاشیسم) قبل از هر چیز نژاد هسته و عنصر اصلی ملت را تشکیل می‌داد، در حالیکه از نظر «بینو موسولینی»، پایه‌گذار فاشیسم ایتالیایی، دولت است که بوجود آورنده‌ی ملت می‌باشد. در نظریه‌ی فاشیسم وی دولت ملت خود را می‌سازد، دولت همان هوشیاری ذاتی ملت است.

### بینو موسولینی: مبانی نظری فاشیسم (۱۹۳۲)

بینو موسولینی (۱۸۸۳ - ۱۹۴۵)، معلم، سال ۱۹۰۰ به عضویت حزب سوسیالیست در آمد، خبرنگار و ناشر چند روزنامه، از جمله ارکان حزب سوسیالیست ایتالیا به نام «آوانتی!» (به معنی «پیش به سوی»). بعدها به فاطر اینک، فواستار شرکت ایتالیا در جنگ شده بود، از این حزب افراج شد. وی موفق گردید حزب فود به نام «حزب فاشیسم ملی» را به یک جریان توده‌ای تبدیل کند. ۱۹۲۲ نفست‌وزیر یک کابینه‌ی ائتلافی شد. این امر در اتماد با صنایع سنگین و نظامیان میسر گردید. از سال ۱۹۲۵ شروع به بنای یک دیکتاتوری تک‌مزی و یک دولت تمامیت‌گرا نمود که فود بعنوان «دوکه» (رهبر) در رأس آن قرار گرفت. وی با هیتلر یک قرارداد منعقد کرد («مهور برلین - روم») و در جنگ دوم جهانی در جبهه‌ی آلمان شرکت نمود. وی ۱۹۴۳ از سوی پادشاه عزل و دستگیر گردید، اما توسط پتربازان آلمانی از زندان (هائی) یافت. وی «جمهوری سالو» را بنیاد نهاد و سال ۱۹۴۵ هنگام فرار به سویس از طرف مبارزان ایتالیایی دستگیر و کشته شد.

معنوی عینیت می‌بخشد، بلکه همچنین آن نیرویست که اراده‌ی خود به بیرون را نیز به کرسی می‌نشانند، آن هم به این ترتیب که سبب می‌شود که دولتهای دیگر وی را به رسمیت بشناسند و برای وی احترام قائل شوند. اقتدار نیست که از طریق عملکرد عموم برگشت‌ناپذیری رشد دولت را به اثبات می‌رساند. بنابراین دولت همچنین سازمان و توسعه‌ی ارضی نیز است، حتی اگر از طریق اشاره‌ی ضمنی به امکانات موجود باشد. چنین است که دولت می‌تواند خود را با اراده‌ی انسانی مقایسه کند که در سیر تکاملی خودش محدودیتی نمی‌شناسد و خود را از طریق اثبات نامحدود بودن خویش عملی می‌سازد...

دولت زندگی کوتاه آحاد خود را از طریق تجلی بخشیدن به آگاهی و هوشیاری همگانی کل ملت تکامل می‌دهد...

Mussolini, Benito: Della doctrina del Fascismo. In: Enciclopedia Italiana, Bd. XIV, 1932. deutsche Uebersetzung in: Mussolini Benito: Reden und Schriften, Zuerich 1934, S. 89 f.

... والاترین شخصیت ملتی است که با دولت یکی باشد. ملت دولت را بر طبق نسخه‌ی قدیمی مکتب طبیعت‌گرایی که پایه‌ی روزنامه‌نگاری دولتهای ملی بوجود آمده در قرن بیستم می‌باشد، بوجود نمی‌آورد. برعکس! ملت است که توسط دولت ساخته می‌شود؛ دولتی که به خلق درک اتحاد اخلاقی، اراده و به همین دلیل هستی واقعی می‌بخشد. حق استقلال هر ملتی از آگاهی در مورد هستی خود که در ادبیات و ایده‌آلها یافت می‌شود، استنتاج نمی‌شود، از یک وضعیت اتفاقی و با ادعای عریان بوجود آمده که اصلاً منتج نمی‌گردد، بلکه از یک فعالیت آگاهانه، از یک اراده‌ی سیاسی برای عمل و برای تعیین آزادی عمل خویش استدلال می‌شود؛ سرچشمه‌ی دولت همین جاست؛ دولت به مثابه‌ی تبلور خواست و اراده‌ی عام اخلاقی بطور لاینقطع خالق قانون است. ملت به مثابه‌ی دولت یک واقعیت اخلاقی است که وجود دارد و در حیات است. از حرکت افتادنش به معنی مرگش است.

به همین جهت دولت نه تنها اقتدار نیست که حکومت می‌کند و میل و اراده‌ی تک‌تک افراد را به شکل قوانین و از طریق ارزیابی حیات

## ۹. مفهوم ملت در بحث علمی بین‌المللی در مقطع پس از جنگ جهانی دوم

«لمبرگ»، «دویچ» و «آندرسون»، نویسندگان آلمانی‌زبان و انگلیسی‌زبان دهه‌ی ۶۰ و ۸۰ صده‌ی بیستم، تعریف ملت را بسط دادند، به نحوی که آنها بدین منظور ویژگیهای مشترک چون زبان، ادبیات، فرهنگ را دیگر محور قرار ندادند، بلکه ملاک را تنها وجود تماس (communication) بین اعضای آن ملت قرار دادند. از نظر آنها این ارتباط - و موضوعات و دلایل مشترک این ارتباط (ایدئولوژی ملی) - ملت را می‌سازند. بنابراین وظیفه‌ی ناسیونالیسم عبارت از حفظ و تضمین وحدت و همبستگی ملت می‌باشد. بر طبق نظریه‌ی «آندرسون» از جامعه‌ای که ناسیونالیسم می‌سازد «ملت حاصل می‌شود».

### ئویگن لمبرگ: ناسیونالیسم (۱۹۶۴)

ئویگن لمبرگ (۱۹۷۶ - ۱۹۰۳)، دارای تمصیلات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در پراگ، اشتغال به کار آموزگاری در پراگ و کاسل؛ ۱۹۵۷ - ۱۹۵۵ مسئول بخش مدارس وزارت فرهنگ ایالت هسن آلمان، از ۱۹۵۷ پروفیسور جامعه‌شناسی امور آموزشی در انستیتوی تحقیقات بین‌المللی در امور تربیتی آلمان در فرانکفورت؛ ممبر اصلی کارش تاریخ اروپای شرقی، اسلاویستیک و مسأله‌ی ملی.

از خودگذشتگی و جنایت برابری رنگ مو یا شکل جمجمه و یا زبان و تبار می‌توانست بدست بدهد، چنانچه در پشت آن یک برداشت معین از دنیا و جامعه، سیستمی از ارزشها و نرمها [نظام ارزشی] نمی‌بود که به این برابری یک برجستگی و ارزش ویژه، یک خصلت تعهدآور ببخشد، خصلتی که فرد را به آنانی متصل می‌کند که همچون وی آن ویژگیها را دارند، و از آنانی جدا می‌سازد که از این ویژگی برخوردار نیستند! اما این نظام ارزشی (ایدئولوژی) اساس است، مهمترین چیز است؛ ویژگیها تنها ابزارهای کمکی هستند که ایدئولوژی خود را بر آن وفق می‌سازد.

بنابراین ناسیونالیسم یکی از آن ایدئولوژیهاست که وحدت داخلی گروههای بزرگ را بوجود می‌آورد و بین آنها (گروههای بزرگ) و محیط مرزبندی ایجاد می‌کنند، به آنها یک جایگاه و نقش در تاریخ بشریت و یا حوزه‌ی فرهنگی‌اشان می‌دهند و فداکاری و برخی اوقات تعصب و تندروی اعضای این گروهها را برمی‌انگیزانند، آنها را به یک نظام معین از ارزشها متعهد می‌سازند، آری برای آنها معنی و مفهوم زندگی را تعبیر می‌کنند.

اگر بخواهیم آنچه را که گفته شد در یک فرمول خلاصه کنیم، باید بگوییم که ناسیونالیسم بعنوان یک ایدئولوژی وحدت‌بخش آن گروههای بزرگ یا جوامع بزرگ ظاهر می‌شود که بشریت از آغاز به آنها تقسیم شده و به احتمال قریب به یقین همچنان تقسیم خواهد شد.

Lemberg, Eugen: Nationalismus. Reinbek 1964, Bd. 2, S. 52 f.

آنچه که ملتها را به ملتها تبدیل می‌کند و یا - کلی‌تر فرموله کنیم - از گروههای بزرگ اجتماعی اجتماعات فعال و ملی و یا شبه‌ملی می‌سازد و از اجتماعات پیرامونی جدا می‌کند، نه اشتراک در یک ویژگی، هم‌زبانی، هم‌تباری، هم‌خصلتی، هم‌فرهنگی و یا تجمع تحت حاکمیت یک قدرت دولتی، بلکه برعکس: سیستمی از برداشتها، ارزشها و نرمها است، تصویر معینی از دنیا و از جامعه است، و این یعنی یک ایدئولوژی؛ ایدئولوژی که به یک گروه بزرگ که وجه مشخصه‌اش یکی از مختصات برشمرده می‌باشد، همبسته‌بودن و یکپارچگی و تعلق مشترک اعضای آن را نشان می‌دهد و به این تعلق مشترک یک ارزش ویژه می‌بخشد، و به عبارتی دیگر، یک گروه بزرگ را جذب و یکدست و از محیط پیرامون خود تفکیک می‌سازد.

اگر برابری یکی از آن ویژگیها، آن چیزی می‌بود که ملتها را به ملتها تبدیل می‌کرد، آن چیزی می‌بود که حاملان این ویژگی مشترک را به یک جامعه‌ی اشتراکی برای مرگ و زندگی متحد می‌گردانید، فداکاری، تلاش و قربانی برمی‌انگیخت، در این صورت خرسندی بخاطر این بازمانده‌ی شرایط اجتماعی ابتدایی برحق می‌بود، همچنین این انتظار که تعقل در حال رشد و روشنگری پیوند محکم و قلبی را به دلیل وجود یکی‌بودن این ویژگی [رنگ موی واحد، زبان واحد، ...] و تضادهای برآمده از آن به مرور زمان از بین می‌برند.

اما برابری در این ویژگیها نمی‌تواند بوجود آورنده‌ی ملت باشد. چرا که کدام تعهد اخلاقی را، کدام انگیزه را برای عشق و نفرت، برای

### کارل ولفگانگ دویچ: ملت‌سازی - دولت ملی و انتگراسیون (۱۹۶۶)

کارل ولفگانگ دویچ (۱۹۹۲ - ۱۹۱۲)، استاد علوم سیاسی، دارای تحقیقات در مورد نقش (سانه‌های همگانی در جامعه‌ی ارتباطات، ۱۹۵۸ - ۱۹۶۷ پروفیسور دانشگاه یال در نیوه‌اوهن، ۱۹۶۷ - ۱۹۷۸ پروفیسور دانشگاه کمبریج، ۱۹۷۷ - ۱۹۸۵ مدیر انستیتو تحقیقات قیاسی جوامع مختلف در مرکز علوم برلین.

مشترک فرهنگی که ممکن و محتمل می‌سازد که افراد در زمان حال و در آینده‌ی نزدیک علایق و برداشتهای مشترک را با هم داشته باشند.

آحاد یک خلق معین در ارتباط با عادات و کاراکتر با هم شباهت دارند و یکدیگر را در ارتباط با عادات دیگر تکمیل می‌کنند. چنانچه یک بخش مهم از یک خلق برای دستیابی به قدرت سیاسی برای گروه قومی و زبانی خود تلاش ورزد، می‌توانیم از آن به عنوان ملیت نام ببریم. چنانچه این ملیت به این قدرت - که معمولاً به معنی تشکیل یک دولت می‌باشد - دست یافت، «ملت» نامیده می‌شود...

Deutsch, Karl Wolfgang: Nationenbildung - Nationalstaat - Integration. Duesseldorf 1972, S. 204.

«ملت» خلقی است که از دولت برخوردار است. برای اینکه بتوان صاحب دولتی شد، باید تعدادی از اعضای این خلق بخش اصلی نیروهای رهبری کننده‌ی [سران] دولت را تشکیل دهند و تعداد بیشتری از اعضای این خلق با این دولت به نحوی احساس یگانگی کنند و آنرا مورد حمایت قرار دهند.

از طرفی دیگر «خلق» یک شبکه‌ی ارتباطی کشار و هرمقصدی را برآوردسازنده‌ای از انسانها می‌باشد. خلق تجمعی از افراد است که سریع و مفید با وجود فواصل زیاد و در باره‌ی موضوعات مختلف با هم می‌توانند ارتباط برقرار کنند. آنها باید برای اینکار عادات و رسومات ارتباطی معینی داشته باشند، معمولاً یک زبان و همیشه یک فرهنگ به مثابه‌ی اندوخته‌ای مشترک از معانی و خاطرات؛ آن بستر

**بندیکت اندرسون: کشف ملت (۱۹۸۳)**

بندیکت اندرسون، متولد ۱۹۳۶ در کومینگ پین، محقق و پروفیسور در زمینه‌ی سیستم‌های حکومتی و آسیا، مدیر «برنامه‌ی آسیای جنوب شرقی» در دانشگاه کورنل نیویورک.

نژاد انسان به ملت آنها تعلق داشته باشند - مثلاً طوری که برای مسیحی‌ها در زمانهای گذشته مقدور بود - خواب یک کره‌ی صرفاً «مسیحی» را ببینند.

ملت به این دلیل [بعنوان اجتماع سیاسی] مستقل متصور می‌شود، چون مفهوم آن در زمانی متولد شد که روشنگری و انقلاب حقانیت امپراطوریهای هرمی و سلطنتی را که خود را حکومت‌های الهی قلمداد می‌کردند زیر سوال بردند... به همین دلیل ملتها سودایی جز آزادی در سر ندارند، آن هم آزادی بلاواسطه... ملاک و نماد این آزادی دولت مستقل است.

و بلاخره ملت به مثابه‌ی یک اجتماع در ذهن متصور می‌گردد، چرا که وی مستقل از نابرابری اجتماعی و استثمار موجود در داخل خود ملت به مثابه‌ی یک اتحاد «رفیقانه» از انسانهای برابر در اذهان ظاهر و درک می‌شود. [...]

Anderson, Benedict: Die Erfindung der Nation. 2. Auflage, Frankfurt/Main, 1988, S. 15 f.

... ملت یک اجتماع سیاسی متصور شده است - آنچه به عنوان [اجتماع سیاسی] محدود و مستقل.

ملت به این دلیل تصور ذهنی است که اکثریت اعضای حتی یک ملت بسیار کوچک همدیگر را هیچگاه نخواهند شناخت، با هم برخورد نخواهند کرد و حتی از همدیگر چیزی نخواهند شنید، و این درحالیست که در ذهن هر یک از آنها تصور این اجتماع وجود دارد... حقیقتاً تمام اجتماعاتی که از اجتماع روستایی برخوردار از ارتباطات رودررو بزرگترند اجتماعاتی تصور می‌کنند. اجتماعات نباید از طریق عینی بودن و اصالتدار بودنشان از همدیگر تمیز داده شوند، بلکه به شیوه‌ای که آنها متصور می‌شوند...

ملت به این دلیل [بعنوان اجتماع سیاسی] محدود متصور می‌شود که حتی بزرگترین آنها با جمعیتی مثلاً بیشتر از یک میلیارد نفر در مرزهای محدود و معین (هر چند متغیر) زندگی می‌کنند، آن سوی مرزهایی که در چهارچوب آنها ملتهای دیگری زندگی می‌کنند. هیچ ملتی خود را با کل بشریت یکسان نمی‌گیرد. حتی آتشی‌ترین ناسیونالیستها خواب آن روزی را نمی‌بینند که در آن همه‌ی اعضای

**منبع:**

**Dorothea Weidinger (Hrsg.):  
Nation – Nationalismus – Nationale Identität.  
Bonn 2002. Bundeszentrale fuer politische Bildung.  
Schriftenreihe Band 392. S. 25 – 44.  
ISBN 3-89331-472-5 – ISSN 0435-7604.**